

دیدگاه‌های غالبانه شیخیه در خصوص مقامات ائمه اطهار علیهم‌السلام با محوریت اندیشه‌های شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

مسلم محمدی^۱

محمد محمدی^۲

چکیده

با نگاه به آثار شیخیه، خصوصاً آثار موسسان اصلی شیخیه (شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی) رگه‌هایی از غلو، از سوی آنان در اصول پنج‌گانه دین به چشم می‌خورد که بستر مساعدی برای دیگر اعتقادات آنان شده است. این فرقه، به عنوان یکی از فرقه‌های غالی منتسب به امامیه، به تبع رهبران اصلی خود، با ادعای محبت امامان نور علیهم‌السلام، در حق ایشان دچار گزافه‌گویی شده، معتقدند ائمه اطهار علیهم‌السلام، علل اربعه آفرینش، مبدأ پیدایش هستی، عین اسما و صفات خداوند و محال مشیت پروردگار بوده و بر این باورند که خداوند پس از خلقت عالم، تدبیر امور آفرینش را به حضرت امیر علیه‌السلام تفویض کرده است. بر همین اساس، بعضی از اعتقادات این فرقه، از سوی عالمان امامیه، «غلو» عنوان شده است.

این مقاله با روش کتابخانه‌ای، پس از بررسی مقامات ائمه اطهار علیهم‌السلام در آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، با استفاده از قرآن کریم و آثار معتبر روایی امامیه و اثبات صحت انتساب غلو به این دو رهبر شیخی، در صدد نقد این ادعا برآمده و اثبات کرده است که نه تنها خلقت و آفرینش، از صفات انحصاری پروردگار است، بلکه هیچ‌گاه اهل بیت علیهم‌السلام خود را خالق ندانسته‌اند و حتی ایشان همواره با تبری از معتقدان به ربوبیت و خالقیت غیر خدا، خود را بندگان خاضع و فروتن در مقابل خداوند، به مردم معرفی کرده‌اند.
واژگان کلیدی: شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی، غلو، علل اربعه آفرینش، تفویض، امامت، امامان.

mo.mohammadi@ut.ac.ir

gahrou.m@chmail.ir

۱. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری ادیان و مذاهب قم (نویسنده مسئول)

بر اساس اعتقاد به امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام، به عنوان کسانی که این مقام در ایشان تعیین پیدا کرده و منطبق بر باور به عصمت امامان نور علیهم‌السلام (احزاب: ۳۳)، پیروی از ایشان باید بدون هیچ چون و چرا باشد (نساء: ۵۹ و حشر: ۷)؛ و هرگونه تغییر و تحریف و توجیه بی‌اساس کلماتشان، موجب گمراهی است.

از سویی دیگر، با نگاه به روایات، ائمه اطهار علیهم‌السلام به رغم بهره‌مندی از دانش بی‌کران و قدرت‌های ویژه، همیشه خود را بنده پروردگار دانسته (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۳۳۸ و کشی، ۱۳۶۳: ص ۲۲۵)؛ و علم و قدرت‌های خویش را اعطایی از جانب او می‌دانند و هیچ‌گاه ادعا نکرده‌اند که در بهره‌مندی از دانش بی‌کران و قدرت‌های خارق‌العاده، مستقل و هم‌عرض خداوند بوده و یا خداوند برخی قدرت‌ها را به ایشان تفویض کرده و خود کنار نشسته است (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ص ۱۰۰).

با لحاظ این نکته، مذهب تشیع، به عنوان مسیر واقعی اسلام و حقیقت آموزه‌های نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پس از پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دلایل مختلف، به فرقه‌هایی منشعب شد. یکی از فرقه‌های منتسب به تشیع که با ادعای تبعیت از ائمه اطهار علیهم‌السلام در اصول و فروع دین، با عالمان امامیه دچار اختلافات عمیق شدند؛ فرقه «شیخیه» است که با استظهار از احادیث امامان نور علیهم‌السلام بر اساس توجیهاتی عجیب و عدم اعمال صحیح قواعد استنباط، در فهم متون دینی به خطا رفته و نتایج نادرستی اخذ کرده‌اند؛ به حدی که بیش‌تر عالمان امامیه اعتقادات آنان را غلو دانسته‌اند.

این فرقه به طور خاص در بحث امامت، برای امامان قدرت‌ها و مقاماتی ادعا کرده که خود ائمه علیهم‌السلام این مقامات را از خود نفی کرده و افراد را از غلو در حق ایشان نهی کرده‌اند.^۱ به عنوان مثال، شیخیه، ائمه اطهار علیهم‌السلام را علل اربعه آفرینش (احسائی، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۶۹-۷۰). و علت تام خلقت عالم پنداشته‌اند (همان، ج ۳، ص ۵۶-۵۷).

بنیانگذار این فرقه، شیخ احمد احسائی است که پس از چند سال تحصیل در حوزه علمیه عراق، سرانجام به انحرافات دچار و به اعتقاداتی متفاوت با باورهای شیعی، باورمند گردید. از

۱. برخی از غالیان، برای ائمه اطهار علیهم‌السلام مقام الوهیت قائل بودند؛ در حالی که خود امامان نور علیهم‌السلام در روایات متعدد، این مقام را از خود نفی می‌کردند (ر.ک: طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۴۳۸-۴۳۹).

باب نمونه، وی در بحث معاد، از جسمانیت معاد تفسیری مطرح کرد که با دیدگاه عالمان امامیه اصلاً هم سنخ نبوده و همین مسئله موجب شد بزرگانی، همچون ملامحمد تقی برغانی قزوینی و دیگر عالمان بزرگی همچون صاحب فصول، پسر صاحب ریاض و صاحب جواهر حکم تکفیر او را صادر کنند (تنکابنی، بی تا: ص ۴۲). پس از وی، رشتی نیز در مناظره‌های متعدد با عالمان شیعه، مورد تکفیر و طرد قرار گرفت.

مقاله پیش‌رو در صدد وصف تفکر شیخیه (خصوصاً احسائی و رشتی) در زمینه مقامات ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است و در ادامه بررسی خواهد شد که چرا اندیشمندان شیعی، شیخیان را در این بحث، افراط‌گرا معرفی کرده‌اند.

اما پیش از بررسی و نقد دیدگاه‌های آنان، آشنایی با زیست نامه احسائی و رشتی لازم می‌نماید:

زیست‌نامه شیخ احمد احسائی

شیخ احمد احسائی، در رجب سال ۱۱۶۶ ق، در قریه مطیرفی در منطقه احساء، در شرق عربستان، متولد شد (همان، ص ۱۴ و ۲۹). وی در پنج سالگی، قرآن خواندن را آموخت (همان، ص ۳۰). و تحصیلات ابتدایی را در موطن خود گذراند (ابراهیمی، بی تا: ص ۱۶۶ و احسائی، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۳۲). او مدعی است در تحصیلات ابتدایی جز عوامل و اجرومیة، چیز دیگری نخوانده و به مدد رویا، علوم و معارف دینی را از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در خواب فرا می‌گرفت (ابراهیمی، بی تا: ص ۱۱۸؛ رشتی، ۱۴۲۳: ص ۱۳ و احسائی، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۳۲-۳۵).

عبدالرضا خان ابراهیمی، از رهبران شیخیه کرمان، سفر شیخ احمد در بیست سالگی، در سال ۱۱۸۶ ق به نجف و کربلا و استفاده او از محضر بزرگانی، همچون سید محمد مهدی شهرستانی، شیخ حسین آل عصفور، آقا باقر وحید بهبهانی، سید مهدی طباطبایی، شیخ جعفر کاشف الغطاء و سید علی طباطبایی (صاحب ریاض) را گزارش کرده است (احسائی، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۱۴).

احسائی به قصد زیارت حضرت ثامن الحجج (علیه‌السلام) راهی ایران شد و طی سفر طولانی خود به ایران، در شهرهای مختلفی، از جمله یزد، اصفهان، کرمانشاه و تهران اقامت گزید که به درخواست برخی از پیروانش، همچون میرزا محمد علی برغانی به قزوین رفت (نجفی، ۱۳۸۳: ص ۴۵). برادر بزرگ‌تر میرزا محمد علی، ملا محمد تقی برغانی، از عالمان برجسته آن خطه،

بر اثر همنشینی و مباحثات مکرر با شیخ و اطلاع از اعتقادات زاویه‌دار احسائی که با باورهای امامیه داشت، با وی به مناظره نشست و مطلع شد احسائی به معاد جسمانی، عقیده‌ای متفاوت دارد و اعتقاد تشیع به جسمانیت معاد را قبول ندارد و به رغم تصریحات روشن قرآن، تفسیر دیگری از جسمانیت معاد ارائه می‌کند.

بدین سبب، برغانی، احسائی را تکفیر و حکم کفر وی را صادر کرد (تنکابنی، بی‌تا: ص ۴۲). به دنبال حکم برغانی، برخی دیگر از عالمان ایران و عراق، چون صاحب جواهر، سید مهدی طباطبایی، شریف‌العلمای مازندرانی، شیخ محمد حسین صاحب فصول و سید محمد مجاهد نیز، احسائی را تکفیر کردند (همان: ص ۴۴).

پس از هجرت شیخ از ایران به سمت عراق و در سفرش از کربلا به مکه، در میان راه، دچار بیماری شد و در دو منزلی مدینه، در محلی به نام «هدیه» در میانه راه، روز یکشنبه بیست‌ویکم ذی‌قعدة سال ۱۲۴۱ ه.ق از دنیا رفت، در بقیع دفن گردید. (احسائی، ۱۴۲۹: ص ۴۰). احسائی آثار متعددی به رشته تحریر در آورده است که «شرح الزيارة الجامعة الکبيرة»، «شرح العرشية»، «شرح المشاعر»، «صراط الیقین فی شرح تبصرة المتعلمین»، «احوال البرزخ و الآخرة»، «الرجعه»، «القضا و القدر»، رساله «حیات النفس» و «مسائل حکمیة» را می‌توان از اهم تالیفاتش دانست.

یکی از نکات حائز اهمیت در زندگانی احسائی، آن است که وی، خود را در هیچ علمی شاگرد هیچ استادی ندانسته، مدعی است تمام اجازات و دانش خود را در خواب و از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) فراگرفته است (هانری کربن، بی‌تا: ص ۲۵).

به عنوان مثال، وی ادعا کرده که شبی امام هادی (علیه‌السلام) از طرف امام زمان (علیه‌السلام)، به او در خواب اجازه نقل روایت و اجتهاد، اعطا کرده و او این اجازات را از طریق پیمودن مراحل درسی در حوزه کربلا و نجف، کسب نکرده است. وی در این خصوص می‌نویسد:

... چون شب شد، خدمت امام هادی (علیه‌السلام) رسیدم و شکایت از حال مردم نمودم. فرمود: «ترک کن ایشان را و به حال خویش مشغول باش». اوراقی چند مرا عطا کرد و فرمود: «این اجازه‌های دوازده‌گانه ماست ... که هر یک از دوازده امام (علیهم‌السلام) به تو عطا کرده‌اند». گرفتم و گشودم و نظر کردم (احسائی، بی‌تا: ص ۱۴).

زیست‌نامه سید کاظم رشتی

سید کاظم رشتی، فرزند سید قاسم، در سال ۱۲۱۲ق، در رشت متولد شد (رشتی، ۱۴۲۳: ص ۱۲). سید کاظم رشتی، دروس ابتدایی را در موطن خود گذراند و طبق ادعای ابوالقاسم‌خان ابراهیمی، برای رسیدن به درجات عالی، با دیدن حضرت زهرا (علیها السلام) در عالم رویا، به درس احسائی رهنمون شد (همان، ص ۱۴۷). دوستی و نزدیک شدن رشتی با احسائی، به جایی رسید که به نقل از کریمخان کرمانی، احسائی در حق شاگرد خود گفته بود: «سید کاظم می‌فهمد و غیر او نمی‌فهمند» (رشتی، ۱۴۲۳: ص ۱۴۷ و کرمانی، بی‌تا: ص ۶۴).

احسائی برای تثبیت جایگاه رشتی به عنوان جانشین، تلاش بسیار کرد. مثلاً به نقل از کرمانی، وقتی از احسائی سوال شد که اگر دست ما به شما نرسید، از چه کسی اخذ علم کنیم؛ احسائی در پاسخ به این سوال گفت:

از سید کاظم بگیرید؛ زیرا او علم را از من مشافهتاً آموخته است و من از ائمه، خود مشافهتاً آموخته‌ام ... (کرمانی، بی‌تا: ص ۷۱).

به هر حال، بعد از مرگ احسائی، زعامت شیخیه به رشتی رسید. گرچه تلاش احسائی بر تثبیت جایگاه رشتی به عنوان جانشین موثر بود؛ بالاتر از تاکیدهای شیخ، در امان ماندن خانه رشتی از هتک حرمت توسط سپاه عثمانی، خود در تثبیت جایگاه او در میان شیخیان، حائز اهمیت بسیار بوده است.

البته زعامت شیخیه برای رشتی در آن عصر، چندان هم با خوش اقبالی همراه نبود؛ زیرا رشتی، زمانی به ریاست فرقه شیخیه رسید که متشرعان اثناعشری، علیه شیخیان بوده و قاطبه مجتهدان، احسائی را تکفیر می‌کردند. لذا وی در عصری سکان‌دار کشتی شیخیه شد که از جامعه شیعی طرد شده بودند؛ تا جایی که به ادعای رشتی، مردم چندین بار به جانسوء قصد کرده و یک بار هم در حمله‌ای در حرم حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) عمامه او را از سرش برداشتند. (رشتی، ۱۴۲۳: ص ۸۷).

بر همین اساس، وی از عالمان شیعی کینه عمیقی به دل گرفت تا جایی که براساس گزارش تنکابنی، مبتنی بر مشاهده‌های عینی خود، او عالمان را در درس خود، شتم کرده، مورد سخنان ناروا قرار می‌داد (تنکابنی، بی‌تا: ص ۵۸).



این کینه زمانی به اوج خود رسید که در مجالس متعدد مناظره، رشتی با عالمان بزرگ و سرشناس عراق، از جمله مرحوم سید مهدی طباطبایی، تفکر این مکتب کاملاً مورد خدشه و تکفیر قرار گرفت و جامعه شیخیه در عراق به کلی رانده شد (ابراهیمی، بی تا: ص ۱۹۲ و تنکابنی، بی تا: ص ۴۴). رشتی نیز در سال ۱۲۵۹ق، پس از حدود ۱۸ سال رهبری شیخیان، در کربلا از دنیا رفت.

از اهم آثار رشتی می توان به «شرح قصیده لامیه»، «شرح خطبه تطنجیه»، «تفسیر آیت الکرسی»، «دلیل المتحیرین»، «شرح دعاء السمات»، «الحجة البالغة» و «السلوک الی الله» اشاره کرد.

مقامات ائمه اطهار علیهم السلام از دیدگاه احسائی و رشتی

پس از آشنایی با سرگذشت دو بنیانگذار شیخیه، به بررسی دیدگاه های آنان در خصوص مقامات ائمه علیهم السلام می پردازیم:

احسائی و رشتی، دو بنیان گذار جریان فکری شیخیه، در ارائه دیدگاه خود در مورد جایگاه ائمه اطهار علیهم السلام در آفرینش و خلقت عالم، در ظاهر، همچون شیعه اثناعشریه معتقدند از آن جا که ارتباط مستقیم میان خداوند و غیرمعصومان، ممکن نیست و انسان های عادی، امکان دریافت فیض به طور مستقیم از خداوند را ندارند؛ باید میان خالق و مخلوق واسطه ای باشد و امام معصوم علیه السلام همان واسطه فیض از خالق به مخلوق است.

اما نکته قابل توجه، این که گرچه ظاهر این اعتقاد، همچون باور شیعه است؛ تاویل فرقه شیخیه از این باور، موجب انشعاب شیخیه از شیعه و صحت انتساب غلو و افراط به شیخیه می گردد؛ زیرا احسائی و تابعان او، در خصوص جایگاه اهل بیت عصمت علیهم السلام در آفرینش به آموزه هایی باورمندند که از نگاه عالمان امامیه، مصداق غلو و افراط است. در ذیل به اهم اعتقادات ایشان اشاره می شود:

الف) ائمه علیهم السلام علت تامه وجود هستی

احسائی مکرراً، اهل بیت عصمت علیهم السلام را با این عنوان که ایشان واسطه ایصال فیض از خالق به مخلوقاتند، شریک خداوند در خلقت دانسته و معتقد است اهل بیت علیهم السلام علت تامه وجودات هستند. وی مدعی است:

و وجهی که قلب بدان اطمینان و سکون پیدا می‌کند، چیزی است که از ایشان صادر شده است؛ در این معنا که ایشان علت تامه وجود عالم هستند؛ هم در صدور عالم و هم در بقای آن. لذا هر یک از ائمه علیهم‌السلام به [اراده] خداوند، علت فاعلی هستند و به امر او انجام می‌دهند. (احسائی، ۱۴۲۰: ج ۳، ص ۵۶).

چنان که پیداست، شیخ احمد، صدور عالم و بقای آن را به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده و ایشان را علت تام خلقت دانسته است.

رشتی نیز معتقد است، اهل بیت علیهم‌السلام مبدا تمام وجود هستند. وی همچنین افزوده که خداوند تمام آفرینش را از نور اهل بیت علیهم‌السلام خلق کرده است. او می‌نویسد:

تحقیقاً و با ادله قطعی ثابت شده است که حضرت محمد و آل ایشان علیهم‌السلام مبدأ وجودند ... سپس همه خلایق، از اضافه نور و شعاع ایشان خلق شده‌اند. (رشتی، ۱۴۲۰: ص ۹۳).

بر اساس این دو عبارت، این استاد و شاگرد، اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان مبدأ و علت تامه وجود هستی معرفی کرده و واقعاً معتقدند ایشان، علت تام خلقت هستند.

ب) عینیت ائمه علیهم‌السلام با اسما و صفات الاهی و محال مشیت الله بودن ایشان

از دیگر اعتقادات احسائی و رشتی، این است که احسائی، اهل بیت علیهم‌السلام را عین صفات پروردگار و محل مشیت الاهی می‌داند. وی می‌نویسد:

دومین مرتبه، رتبه معانی است و حق معرفت اهل بیت علیهم‌السلام این است که [بدانیم] امامان علیهم‌السلام، معانی اسما و افعال الاهی اند. پس ایشان علم و قدرت و حکمت و فرمان و عدل و چشم و گوش و وجه الله اند. آل محمد علیهم‌السلام نور، دست، بازو، کتاب، خزائن، کلیدهای خزائن او، عالمان به علم الاهی، اسرار غیب، محل مشیت پروردگار، زبان گویای اراده او و برترین صفات و زیباترین اسمای خدایند (احسائی، ۱۴۲۰: ج ۳، ص ۱۴۱).

احسائی، معتقد است «محل مشیت الاهی»، وجود شریف ائمه معصومان علیهم‌السلام می‌باشد. محل مشیت، هم به این معناست که هر آنچه ایشان بخواهند، خداوند همان را خواهد خواست. هر چند شیخ احمد به این معنا تصریح نکرده است؛ با دقت در عباراتش می‌توان به چنین اعتقادی پی برد. وی می‌نویسد:



«پس آنان [=اهل بیت (علیهم السلام)] علت فاعلی [خلقت] هستند؛ زیرا آنان ظرف مشیت خداوند می باشند (همان، ج ۱، ص ۲۰۳).

با دقت در عبارت احسائی می توان پی برد که منظور او از محال مشیت، به همان معنای پیش گفته است. از این رو که وقتی شیخ معتقد است علت تام صدور و بقای مخلوقات، اهل-بیت (علیهم السلام) هستند؛ طبیعتاً به دلالت التزامی باید معتقد باشد که امر خلقت به ایشان تفویض شده و تنها با خواست ایشان، مخلوقات خلق می شوند و در این هنگام، خواستی به طور اختصاصی برای خداوند، وجود ندارد. لذا به محض این که ایشان، مشیت کردند، خداوند هم مشیت می کند.

رشتی در بیان مفصلی به وضوح، به مظهر اسما و صفات الاهی بودن اهل بیت (علیهم السلام) تصریح کرده و ایشان را مظهر ذات می داند. او در این بیان، پس از این که مدعی است موصوف، زمانی به وصف در می آید که از او وصفی منتشر شده باشد، موصوفیت خداوند توسط اهل-بیت (علیهم السلام) را این گونه بیان می کند:

زیرا این صفات، اگر عین ذات نباشند، اولین مظاهر ذات در مراتب مظهریت ذات هستند و به تحقیق دلیل اقامه شده بر این که ایشان [=اهل بیت (علیهم السلام)] اولین مظهر خداوند و قدیمی ترین جلوت جلی الاهی است. پس حقیقت اهل بیت عصمت (علیهم السلام) همان صفات و اسمای الاهی است (رشتی، ۱۴۲۸: ص ۱۹۶).

ج) علل اربعه آفرینش

احسائی در شرح فقرات متعدد از زیارت جامعه کبیره، مدعی است، ائمه اطهار (علیهم السلام) علل چهارگانه آفرینش هستند. وی مدعی است از آن جا که اهل بیت (علیهم السلام) محل و ظرف مشیت خداوند هستند، ایشان علت تام خلقت و به تعبیر وی، علت فاعلی خلقتند. لازمه این گفته، آن است که بتوان با صحت حمل، صفت خلقت را به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت داد. او در شرح عبارت «و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور»؛ بعد از بحث از خلقت و رزق و اجل و عمر و قلب و روح مردم، به این لازم نیز این گونه تصریح کرده است:

پس هر آینه ایشان [=اهل بیت (علیهم السلام)]، در تمام این ها، مبدأ و معاد می باشند. لذا ایشان، علت فاعلی هستند (احسائی، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۴۳).

در توضیح سه نوع دیگر علت، وی مدعی است نور اهل بیت (علیهم السلام)، علت مادی خلقت خلائق

است و خداوند اشیا را از نور اهل بیت (علیهم السلام) آفریده است. علت صوری نیز، صورت اشباح ایشان و علت غائی نیز خود ایشان هستند؛ به این معنا که همه مخلوقات به خاطر ائمه معصوم (علیهم السلام) و برای ایشان به درجه خلقت رسیده‌اند.

وی در شرح عبارت «وَاكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ» از زیارت شریفه جامعه کبیره، این ادعا را در بیانی، چنین به رشته تحریر درآورده است:

و مایه تعجب است از او [=ملا محمد تقی مجلسی، شارح زیارت جامعه=] از [قصود در فهم میزان] کَرَم اهل بیت (علیهم السلام)، به معنای سخاوت ایشان که شامل تمام موجودات از جمیع خلائق، بلکه جمیع ممکنات می‌شود؛ اما چیزهایی که تکوین یافته، به خاطر دلیلی است که قبلاً بدان اشاره کردیم که همانا تمام کائنات به چهار علت به وجود آمده‌اند: علت اول، علت فاعلی است و جمیع کائنات به [دست] اهل بیت (علیهم السلام) قوام یافته‌اند؛ زیرا ایشان، محل حلول مشیت خداوند هستند... . علت دوم، علت مادی است و هر تکوین یافته‌ای فقط از اضافه نور ایشان خلق شده است؛ زیرا اضافه نور اهل بیت (علیهم السلام) یا شعاع نور ایشان، تنها موجودی است که ماده هر مخلوقی از آن خلق شده است و علت سوم، علت صوری است؛ زیرا خداوند سبحان هر چیزی را از شیخ صورت اهل بیت (علیهم السلام) خلق نموده است. علت چهارم نیز، علت غایی است. اگر اهل بیت (علیهم السلام) نبودند، خداوند هیچ یک از مخلوقاتش را خلق نمی‌کرد و خداوند تمام خلائق را فقط به خاطر ایشان خلق نموده است (همان: ص ۶۹).

با توجه به عبارات احسائی، می‌توان ادعا کرد وقتی اهل بیت (علیهم السلام)، مصداق ظرف مشیت الاهی شدند، می‌توان صفت خلق کردن را به ایشان منتسب کرد و ایشان را خالق نامید؛ کما این که منظور او از علت فاعلی در خلقت، همین است.

وی نه تنها صفت خلقت را به ائمه (علیهم السلام)، به عنوان علت فاعلی منتسب می‌کند، بلکه معتقد است، خداوند اساساً امور خلقت را به پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) تفویض کرده است. البته او برای فرار از اتهام به تفویض و شرک، مدعی است همه مخلوقات تحت قدرت بی‌نهایت الاهی هستند؛ اما با انتساب خلقت به ائمه (علیهم السلام)، دچار غلو دیگری شده است. وی در شرح عبارت «وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ» چنین نگاشته است:

پس [هنگامی که] خداوند سبحان همه اشیا را خلق نمود، امر خلقتش را به ولی خود [که بر مخلوقاتش ولایت دارد]، تفویض کرد و زمانی که خداوند آن را به ولی اش



تفویض نمود، دست [قدرت]ش را از هیچ چیزی از آن [=خلقش] بر نداشت، بلکه او [همه اشیاء] و ولی اش [که بر همه اشیا ولایت دارد]، در قبضه و قدرت اوست و هرگونه او [=خداوند] بخواهد، در او [=اشیاء] تصرف کرده و ولی نیز در او [=اشیاء] هرگونه خداوند سبحان بخواهد، تصرف می کند (همان: ج ۲، ص ۱۵۴).

حدیث «أنا و علیّ ابوا هذه الأمة» از نگاه احسائی

در ادامه این موضوع، نکته قابل توجه، تفسیر احسائی از حدیث مذکور است. وی در بحث علت مادی آفرینش، مدعی است که منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این فرمایش آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام ماده آفرینش هستند! او می نویسد:

معنای این که خداوند سبحان، ائمه علیهم السلام را کمک برای خلقتش قرار داد، این است که هیچ چیزی، مگر به وسیله ماده و صورتش قوام و هستی پیدا نمی کند؛ زیرا وجود هر پدیده ای بر علت مادی و علت صوری متوقف است. لذا زمانی که خداوند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را چراغی نورانی خلق نمود، نور ایشان فروزان شد و چاه و گودال اکبر را پر کرد. سپس خداوند، ماده همه اشیا، اعم از اشیا غیبی و غیر غیبی، مادی و غیر مادی و جوهر و عرض را از نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلق نمود. نیز زمانی که حضرت علی علیه السلام را به شکل ماهی نورانی خلق کرد، نور ایشان فروزان شد تا این که گودال اکبر را پر کرد. سپس خداوند صورت همه اشیا، اعم از غیبی و غیر غیبی و مادی و غیر مادی و جوهر و عرض را از نور حضرت علی علیه السلام خلق کرد. لذا ماده، پدر است و صورت مادر و به همین [معنا] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث «انا و علی ابوا هذه الأمة» اشاره کردند (همان: ج ۱، ص ۵۸).

او پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان «أب» و «ماده اشیا» و حضرت علی علیه السلام را به عنوان «أم» و «صورت اشیا»، تلقی کرده است تا بتواند علت مادی را نیز توجیه کند.

د) تفویض تدبیر عالم به امیرالمومنین علیه السلام

احسائی در ادعای گزافی دیگر، مدعی شده است که خداوند تدبیر امور دنیا را به امیرالمومنین علیه السلام اعطا یا تفویض کرده است. او در شرح عبارت «و احکمتم عقد طاعته»؛ در زیارت جامعه کبیره، با نقل روایتی مدعی می شود که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در روایتی موسوم به «حدیث السحابه»، در مورد فرشته ای صحبت کردند که یک بالش در مشرق و بال

دیگرش در مغرب باز می‌شد. در واقع حضرت علی علیه السلام بودند که این فرشته را بر این کار گماشته بودند و سپس حضرت در ادامه حدیث، خطاب به امام حسن علیه السلام فرمودند:
و این [جریان فرشته] به این دلیل است که خداوند تدبیر امر دنیا را به من اعطا نموده و من دنیا را به اذن خداوند تدبیر می‌کنم (همان: ص ۴۵).

ه) وحی بر نبی به اذن ولی

رشتی، در غلوی دیگر در حق اهل بیت علیهم السلام، معتقد است، نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فقط با اذن حضرت علی علیه السلام بوده است. او این ادعا را با اسناد این مطلب به حضرت علی علیه السلام تحت عنوان «حدیث بساط»، چنین نوشته است:

حضرت علی علیه السلام در حدیث بساط فرمودند: «همانا هیچ ملکی قدم از قدم بر نمی‌دارند، مگر به اذن و دستور من، ... همانا جبرئیل هیچ‌گاه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل نشد؛ مگر این که از حضرت علی علیه السلام اذن گرفت. پس همیشه این‌گونه بود که با اذن و اجازه قبلی حضرت علی علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شد (رشتی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۲۹۳).

و) مقام ولایت اجمالی و ولایت تفصیلی

رشتی، در غلوی دیگر در شان حضرت امیر علیه السلام، مدعی است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای مقام ولایت اجمالی و بسیط بوده و مقام ولایت تفصیلی از آن حضرت علی علیه السلام است. به عبارت دیگر، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله در حد اجمال و اندک و بسیط بوده؛ ولی ولایت حضرت علی علیه السلام تفصیلی، گسترده و مبسوط بوده است. وی این ادعا را چنین نوشته است:

... و پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب مقام اجمال و ولی صاحب مقام تفصیل است و این مقام‌ها، سه‌گانه هستند، (اول، مقام نبوت؛ دوم، مقام ولایت اجمالی بسیط و سوم، مقام ولایت تفصیلی) و هر کدام از اضلاع، یکی از این سه ضلع هستند. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جامع دو ضلع و ولی صاحب ضلع دیگر است (رشتی، ۱۴۲۰: ص ۲۸).

منظور او از ولایت اجمالی و بسیط، آن است که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله فقط موظف بوده‌اند اصل شریعت و تنها نام اسلام را به مردم برسانند؛ اما این حضرت امیر علیه السلام بود که با بهره‌مندی از مقام ولایت تفصیلی، حق هرگونه تفسیر، تشریح، تغییر و تبیین را داشته است.



نقد دیدگاه‌های شیخیه در خصوص مقامات ائمه اطهار (علیهم‌السلام)

پس از آنچه از احساسی و رشتی نقل گردید، دیدگاه‌های آنان تحلیل و نقد می‌گردد؛ اما پیش از ورود به این مقوله، به صورت مقدماتی باید نکاتی طرح گردد:

مقامات ائمه اطهار (علیهم‌السلام) از نگاه شیعه

در آموزه‌های شیعه، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) دارای جایگاهی والا هستند و امامت، ادامه مسیر رسالت است. بر همین اساس، شیعیان، منطبق بر قرآن و روایات، نسبت به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) به اموری معتقدند؛ از جمله:

۱. خداوند ایشان را معصوم و عاری از هر گونه خطا قرار داد (احزاب: ۳۳).
 ۲. خداوند قبل از شروع امامت حضرت امیرالمومنین (علیه‌السلام)، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و سفیران هدایت خود را پیش از ولادتشان مشخص کرده بود (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۵۲۱).
 ۳. ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، در عین بهره‌مندی از دانش و قدرت بیکران الهی، مقابل خداوند در نهایت خضوع و خشوع بوده و همواره خود را بنده خاضع و ناچیز پروردگار می‌دانستند و نه تنها هیچ‌گاه صفات اختصاصی خداوند، همچون خلقت را به خود منتسب ندانسته، بلکه افراد را همیشه از منسوب دانستن این صفات به ایشان اکیداً برحذر می‌داشته‌اند.
- اما در طول تاریخ، در میان مردم در مسئله مقامات اهل بیت (علیهم‌السلام)، همیشه دو طیف، بسیار بروز و ظهور داشته‌اند:

دسته اول، «مقصران» هستند که به بسیاری از مقامات و معجزات امامان نور (علیهم‌السلام) معترف نبوده و روایات دال بر معجزات و اعمال خارق العاده خاندان وحی را غلو دانسته، این روایات را از جرگه روایات صحیح خارج می‌دانند. در سوی مقابل، «غالیان» هستند که برای امامان نور (علیهم‌السلام)، مقامات و شئونی قائلند که خود اهل بیت (علیهم‌السلام)، این شئون و مقامات را از خود نفی کرده و از این ادعاها و این دسته مدعیان، همواره تبری جسته‌اند.

بر این اساس، لازم است مرز میان اعتدال و غلو روشن و دانسته شود که باور به مقامات ائمه (علیهم‌السلام) در چه مواردی غلو است.

نهی تقلین از غلو

یکی از مهم‌ترین دستورات خداوند در قرآن به مومنان، تبعیت بی‌چون و چرا از فرمان‌ها و

نواهی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و به تبع ایشان، خاندان عصمت (علیهم‌السلام) است (حشر: ۷). با فرض این نکته، یکی از مهم‌ترین دستورات قرآن کریم و اهل بیت (علیهم‌السلام)، غلو نکردن در دین است (نساء: ۱۷۱ و مائده: ۷۷). قبل از ورود به بحث اقسام «غلو»، باید معنای غلو دانسته شود. این واژه، در لغت، به گذشتن از حد و تجاوز از محدوده و حریم هر چیزی اطلاق می‌شود. راغب اصفهانی در بیان این واژه آن را «غلو» و گذشتن و تجاوز از حد می‌داند و نیز می‌انگارد که این واژه زمانی که کالایی با قیمتی بالاتر از حد خود به فروش می‌رسد، اطلاق می‌شود. همچنین زمانی که در قدر و منزلت شخص یا چیزی بیش‌تر گویی شود، این واژه به کار برده می‌شود. (راغب، ۱۴۱۲: ص ۶۱۳).

صاحب لسان العرب هم می‌نویسد:

غلو در دین و هر کاری، به تجاوز از حد اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ص ۱۳۲).

بنابراین، به هرگونه تجاوز از حد و گزافه‌گویی در شان کسی یا چیزی، غلو اطلاق می‌شود.

اما شیخ مفید واژه غلو را در معنای اصطلاحی، چنین دانسته است:

آن دسته از غالیانی که به مسلمانی و اسلام داشتن تظاهر می‌کنند و به حضرت امیرالمومنین (علیه‌السلام) و ائمه (علیهم‌السلام) نسبت الوهیت و نبوت داده و در وصف و ستایش فضائل ائمه (علیهم‌السلام) از حد اعتدال (و محدوده مقامات ائمه (علیهم‌السلام)) خارج شده‌اند. آنان گمراه و کافر بوده و امیرالمومنین (علیه‌السلام) به کشتن و سوزاندن آنان، حکم کردند (مفید، ۱۴۱۴: ص ۱۳۱).

غلو در آثار بزرگانی، همچون علامه مجلسی به چند قسم است.

علامه مجلسی در تعیین اقسام غلو، می‌نویسد:

بدان که همانا غلو در مورد پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) بر چند وجه است:

۱. قول به الوهیت ائمه (علیهم‌السلام)؛
۲. قول به مشارکت ائمه (علیهم‌السلام) با خداوند در معبود واقع شدن؛
۳. قول به مشارکت ائمه اطهار (علیهم‌السلام) با خداوند در خالق یا رازق بودن؛
۴. قول به حلول خداوند در ذات ائمه (علیهم‌السلام) یا اتحاد پروردگار با ایشان؛
۵. قول به اطلاع ائمه (علیهم‌السلام) از غیب بدون وحی یا الهامی از ناحیه پروردگار؛

۶. قول به این که ائمه علیهم السلام همان انبیا بوده‌اند (انبیا همان ائمه علیهم السلام بودند به شمایل نبی صلی الله علیه و آله)؛

۷. قول به تناسخ ارواح ائمه علیهم السلام؛

۸. قول به کفایت شناخت (یا محبت) ائمه علیهم السلام از جمیع طاعات و عبادات و عدم وجود تکلیف به ترک معصیت‌ها با شناخت و محبت ائمه علیهم السلام. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۵، ص ۳۴۶).

با نگاه به دیدگاه شیخ مفید و علامه مجلسی، قول به الوهیت ائمه علیهم السلام و انتساب صفات خاص پروردگار، همچون رزق، خلق، احیا و امانه به ائمه علیهم السلام غلو بوده و اگر کسی برای ائمه علیهم السلام چنین مقاماتی قائل شود، غالی است. با لحاظ این مقدمه، به نقد ادعاهای احسائی و رشتی پرداخته و روشن خواهد شد که چرا شیخیان در اعتقادات خود، به غلو محکوم شده‌اند.

نقد ادعاهای احسائی و رشتی

در این قسمت، به صورت مورد پژوهانه، ادعاهای احسائی و رشتی تحلیل و سپس نقد خواهد شد.

۱. اهل بیت علیهم السلام، علت تام وجود هستی

«علت تام»، علتی است که وجود معلول، تنها به وجود او وابسته بوده و در صورت معدوم شدن، معلول نیز منعدم خواهد شد. مفاد این تعریف برای علت تام، آن است که وجود و عدم معلول، تنها بر وجود و عدم علت تام متوقف است (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹: ج ۲، ص ۱۲۷). به عبارت دیگر، معلول تنها از این علت، هستی و قوام می‌یابد و جز این علت، هیچ علت دیگری در پیدایش یا بقای معلول، دخیل نیست. با فرض این نکته، لازم این که اهل بیت علیهم السلام، به تصریح احسائی در صدور و بقای عالم، علت تام باشند، یکی از این سه مورد است:

الف. انکار لزوم وجود خداوند؛

ب. انکار خلقت عالم توسط خداوند؛

ج. حداقل تفویض کل خلقت از خدا به ائمه اطهار علیهم السلام.

هر چند احسائی در ادامه مدعی می‌شود که اهل بیت علیهم‌السلام به اذن و اراده خداوند خلق می‌کنند؛ با نگاه به هندسه فکری او در ادعاهایی که از وی گذشت، عمیقاً به تفویض معتقد است.

علاوه بر مطلب مذکور، تمام اختلافات شیعه امامیه با مکاتب غالی، در همین نکته نهفته است که شیعه معتقد است اساساً خلقت، اولاً و بالذات و استقلالاً از آن خداست و هیچ کس، از جمله ائمه علیهم‌السلام، در خلقت عالم هیچ نقشی نداشته است و نداشته اند. به عنوان مثال، وقتی اسماعیل بن عبدالعزیز، یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، در مورد حضرت، دچار افکار غالیانه شد، حضرت برای نشان دادن مقام عبودیت و مخلوقیت خودشان و عظمت پروردگار، به او فرمودند:

ای اسماعیل بن عبدالعزیز! ... ما را عبد (خدا) و مخلوق (پروردگار) حساب کنید؛ [و با لحاظ این شرط] در مورد ما هر چه می‌خواهید، بگویید (صفا، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۲۴۱).

بر واضح است که امام صادق علیه‌السلام هم خودشان و هم دیگر ائمه علیهم‌السلام را مخلوق پروردگار دانسته و وصف خالقیت را از خود سلب کرده اند. در روایتی واضح‌تر و بر خلاف گزافه‌های شیخیان، امام رضا علیه‌السلام در دعاهای خویش می‌فرمودند:

خداوندا! همانا تو خالق ما و خالق پدران اول و آخر ما هستی. خدایا ربوبیت و الوهیت، مگر برای تو سزاوار و شایسته نیست. پس نصارا را که عظمت تو را کوچک کردند و هر که قول ایشان را منتشر ساخت، لعنت کن! خداوندا! همانا ما بندگان تو و فرزندان بندگان تو هستیم. برای خودمان نیز هیچ ضرر و نفع و مرگ و حیات و نشوری مالک نیستیم. خداوندا! هر کسی گمان برد که ما رب هستیم، ما از او بیزاریم (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ص ۱۰۰).

در روایت، مذکور، امام رضا علیه‌السلام به وضوح، هرگونه عنوان خالقیت را از خود و پدران طاهرین و فرزندان مطهرشان دور دانسته و از تمام کسانی که این وصف را از خداوند به دیگران سرایت داده و موجب کوچک کردن عظمت خداوند شده‌اند، بیزاری جسته‌اند. با دو روایتی که اشاره شد، به خوبی روشن شد که این ادعا، غلوی بیش نبوده و اهل-بیت علیهم‌السلام به شدت با این گزافه، در ستیز و در مخالفت هستند.



۲. عینیت ائمه علیهم السلام با اسماء و صفات الاهی

این نکته که اهل بیت علیهم السلام، اسم‌های نیکوی خداوند (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۴۲) و محال مشیت پروردگار هستند، محل اتفاق روایات شیعه است؛ اما شیخیان به رغم استفاده از آموزه «مظهر بودن ائمه علیهم السلام برای اسما و صفات پروردگار»؛ از این اعتقاد برداشت متفاوتی دارند که مقابل دیدگاه امامان نور علیهم السلام و مورد خدشه عالمان امامیه می‌باشد.

احسائی تصریح کرده از آن جا که اهل بیت علیهم السلام، محل و ظرف مشیت خداوند هستند، علت فاعلی نیز می‌باشند (احسائی، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۲۰۳).

شاید در دفاع از احسائی، این گونه ادعا شود که منظور احسائی از ظرف و مکان حلول مشیت الاهی بودن اهل بیت علیهم السلام، این باشد که هر آن چه خداوند متعال بخواهد، اهل بیت علیهم السلام همان را می‌خواهند. یعنی در مقابل ادعای این نوشتار، منظور احسائی این است که مشیت الاهی اصل و مشیت اهل بیت علیهم السلام، حول محور مشیت الله است.

در پاسخ به این دفاعیه باید گفت: وقتی احسائی، اهل بیت علیهم السلام را علت تام در صدور و بقای موجودات و علل اربعه خلقت قلمداد می‌کند، با این نوع دیدگاه، باید هم مشیت اهل بیت علیهم السلام را در خلقت (چه حدوثاً و چه بقائاً) «محور»، و مشیت الله را «تابع» بداند. به عبارت دیگر، برای شخصی مثل احسائی با چنین تفکرات غالیانه در حق معصومان علیهم السلام، اساساً معنا ندارد که از یک سو اهل بیت علیهم السلام را علت تام خلقت و علل اربعه آفرینش بداند؛ ولی از دیگر سو، خواست اهل بیت علیهم السلام را تابع خواست الاهی قلمداد کند؛ زیرا علت تام دانستن اهل بیت علیهم السلام فقط در این فرض معنا دارد که هر چه ایشان بخواهند، خداوند همان را مشیت می‌کند. البته او به این معنا نیز تصریح کرده است؛ چنان که ذیل عبارت «وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ» می‌نویسد:

و اگر ایشان [اهل بیت علیهم السلام] نبودند، خداوند هیچ چیزی خلق نمی‌کرد و فقط به واسطه ایشان خلق کرد و رزق داد و آسمان را نگه داشته است و به واسطه ایشان زنده می‌کند و می‌میراند ... و خداوند غیر از ایشان هیچ کسی را به عنوان بازوی خلقش قرار نداده است تا بدون ایشان انجام دهد [=خلق کند]، بلکه به واسطه ایشان هر چه را خواهد انجام می‌دهد و بدون ایشان هیچ کاری نمی‌کند؛ زیرا ایشان محل مشیت الاهی هستند. (همان: ج ۴، ص ۴۲).

او در عبارت عربی، با استفاده از نفی و «أَلَّا» در عبارت «لَا يَفْعَلُ إِلَّا بِهِمْ» که مفید حصر

است، تصریح می‌کند که خواست خداوند فقط و فقط در گرو خواست ایشان بوده و خداوند زمانی مشیت می‌کند که ایشان مشیت کنند؛ زیرا ایشان محل مشیت الاهی هستند. وی در ادامه، اهل بیت (علیهم‌السلام) را مظهر تمامی اسما و صفات الاهی دانسته و در پایان، ائمه (علیهم‌السلام) را وجه نامیرا و فناپذیر پروردگار قلمداد کرده است. او با همین ادعا، تمامی افعال پروردگار، از جمله خلق و رزق را به ائمه (علیهم‌السلام) نسبت داده و مدعی است از آن جا که ائمه (علیهم‌السلام) محال مشیت خداوند هستند، هرکاری را خداوند به وسیله ایشان انجام می‌دهد. مفهوم این عبارت آن است که گویا تمام این افعال با اذن پروردگار، اما توسط ائمه (علیهم‌السلام) انجام می‌شود.

گذشته از نقد مذکور، باید گفت:

افزون بر این که نصوص دینی، هیچ یک از ادعاهای مذکور را پشتیبانی و تصدیق نمی‌کند، روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، کاملاً با بافته‌های شیخیان، متفاوت است. به راستی با توجه به این که امام صادق (علیه‌السلام) و امام رضا (علیه‌السلام)، خود و پدران و فرزندانشان را بندگان خداوند دانسته و خود را به هیچ گونه مالک نفع، ضرر، حیات، مرگ و نشری نمی‌دانند؛ چگونه می‌توان ادعا کرد که مشیت ایشان محور و مشیت خداوند، تابع است؟!

نکته دیگر، این که اهل بیت (علیهم‌السلام) خود، اسمای خداوند بودن را تفسیر کرده‌اند.

به عنوان مثال، وقتی راوی از امام صادق (علیه‌السلام) از تفسیر آیه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾ (اعراف: ۱۸۰) پرسید حضرت منظور خداوند را از این آیه این گونه بیان فرمودند:

به خدا قسم ما نام‌های نیکوی خداوند هستیم که خداوند جز به شناخت ما، هیچ عملی را از بندگان قبول نمی‌کند (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۴۳).

مرحوم کلینی بعد از این حدیث، حدیث دیگری را ذکر کرده که سیر این فرمایش امام صادق (علیه‌السلام) را نیز روشن ساخته است. امام صادق (علیه‌السلام) در این حدیث فرمودند:

همانا خداوند ما را به زیبایی خلق فرمود و صورت‌های ما را نیکو نمود و ما را چشم خود در میان بندگان و زبان گویای خود در میان خلایقش قرار داد ... و با عبادت ما، خداوند عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم، خداوند عبادت نمی‌شد. (همان).

بر اساس این دو حدیث، منظور از اسمای حسنا الاهی، صفات خداوند نیست، بلکه منظور از اسم خداوند، بهترین دال و راهنما، برای روش صحیح و درست عبادت و بندگی

خداست. لذا ادعای احسائی و رشتی، مبنی بر نامیرا بودن ائمه علیهم السلام یا خلق و رزق دادن به مخلوقات و اجرای هر کار دیگری از افعال پروردگار متعال، همگی غلو بوده و بر اساس تعالیم ائمه اطهار علیهم السلام نمی‌توان قبول کرد که چون ائمه علیهم السلام، مظهر اسامی حسناى پرودگارند، مشیت ایشان محور، و مشیت خداوند تابع مشیت ایشان است. نیز اجرای افعال الاهی که خاص مقام الوهیت و ربوبیت است، توسط ائمه اطهار علیهم السلام، در تناقض آشکار با روایات، بوده، غلو محسوب می‌شود.

۳. ائمه علیهم السلام، علل اربعه آفرینش

پر واضح است که علاوه بر مستند نبودن این ادعا به ادله و اسناد معتبر دینی، خداوند در خلقت، «لا من شیء» خلق کرده و بر اساس تصریحات متعدد قرآن کریم، پروردگار قادر و توانا، در خلقت نه تنها به ماده در خلقت هیچ نیازی ندارد، بلکه به صرف اراده [امر کن] همیشه خلق می‌کند. (بقره: ۱۱۷، آل عمران: ۴۷، یس: ۸۲ و غافر: ۶۸).

نیز (بر اساس ادعای احسائی) اگر هر پدیده‌ای در خلقت بر علت مادی و صوری متوقف است، سوال این جاست که پس اولین ماده‌ای که خداوند از آن، همه اشیا را خلق کرده، از کجا آمده و علت مادی و صوری آن ماده چه بوده است؟ این مسئله تا بی‌نهایت دچار تسلسل شده و تسلسل نشانه بطلان ادعای احسائی است. شاید کسی در دفاع از احسائی بگوید: ماده اولیه همه خلایق، نور محمد و آل محمد علیهم السلام بوده است. در پاسخ، بیان می‌شود که بنا بر عموم کلام احسائی، بالاخره نور محمد و آل محمد علیهم السلام نیز شیئی از اشیا است که علت مادی و صوری می‌طلبد. لذا باز سوال می‌شود که علت مادی و صوری نور محمد و آل محمد علیهم السلام چه بوده است؟

با این بیان روشن شد که اعتقاد به علل اربعه آفرینش بودن اهل بیت عصمت علیهم السلام، در میان اسناد معتبر دینی هیچ پایه‌ای ندارد.

۴. تفویض تدبیر عالم به امیرالمومنین علیه السلام

چنین ادعایی در دیدگاه اهل بیت عصمت علیهم السلام، کاملاً مخدوش است و تفویض به این معنا است. لذا این ادعا غالیانه است و اگر سند این روایت، درست هم بود، به دلیل تعارض با مسلمات و ضرورت‌های قرآنی و روایی، به هیچ وجه قابل قبول نبود.

افزون بر این که با بررسی این حدیث، در میان آثار روایی شیعه در می‌یابیم که احسائی این روایت را از کتاب «بحرالمعارف» اثر «مولی عبدالصمد همدانی» اخذ کرده است. مولی عبدالصمد همدانی، از عارفان منتسب به تشیع و متوفای قرن سیزدهم قمری است. او ابتدا شاگرد محقق بهبهانی و سید علی طباطبایی بوده؛ اما بعدها به وسیله «مجدوب علیشاه» نزد «نورعلیشاه اصفهانی» از مشایخ سلسله «نعمت‌اللهی» راه یافت و بدین طریق به طریقت صوفیه نعمت‌اللهی گرایش پیدا کرد. (امین، ۱۴۰۳: ج ۸، ص ۱۷).

وی این کتاب را ظاهراً در اواخر عمر خویش در کربلا نگاشته و در آن از مشایخ تصوف، همچون معروف کرخی و جنید و نجم‌الدین کبرا نیز اقوال زیادی نقل (همدانی، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۴-۳۵ و ۵۱ و ۲۷۸ و ج ۲، ص ۹۱، ۳۷۹ و ۳۷۸، ۴۷۵، ۴۷۶). و از قرآن و روایات برای تایید مطالب خود، شواهدی اقامه کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۳).

نکته سوم در نقد سندی این روایت، آن است که این حدیث فقط در کتاب «بحرالمعارف» نقل شده و این کتاب، در نقل این روایت، تنهاست و روشن است که به دلیل فاصله زیاد نگارش این کتاب با عصر ائمه علیهم‌السلام، نمی‌توان این حدیث را به لحاظ سندی از همدانی و احسائی پذیرفت.

لذا این عبارت نه تنها به لحاظ تعارض دلالتی با مسلمات تشیع در تضاد است، بلکه به لحاظ سندی نیز دارای مشکلات متعددی است.

گذشته از این نقد، اهل‌بیت علیهم‌السلام در روایات متعددی تفویض را از خود دور دانسته و از این نسبت به خداوند پناه برده‌اند. به عنوان مثال، زراره چنین روایت می‌کند:

به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مردی از فرزندان عبدالله بن سبا، به تفویض معتقد است. حضرت علیه‌السلام فرمودند: «مرادش از تفویض چیست؟» گفتم: او می‌گوید: همانا خداوند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و امیرالمومنین علیه‌السلام را خلق نمود و امر [عالم از خلقت، رزق، احیا و اماته] را به ایشان واگذار کرد و ایشان بودند که خلق کردند، رزق دادند، زنده کردند و میراندند. حضرت علیه‌السلام فرمودند: «دشمن خدا دروغ گفته است». زمانی که به سوی او برگشتی، بر او آیه ۱۶ از سوره رعد را بخوان (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ص ۱۰۰).

بر اساس به این روایت و آیه‌ای که حضرت علیه‌السلام به زراره تعلیم فرمودند، حضرت علیه‌السلام علاوه بر این که تفویض را شرک دانستند، قائل تفویض را دشمن خدا خواندند و با این بیان، خود و اجدادشان را از تهمت تفویض مبرا دانستند.



۵. وحی بر نبی به اذن ولی!

این ادعا نیز، گذشته از مستند نبودن به ادله محکم دینی، همچون برخی از روایات جعلی در برخی آثار اهل سنت، مدعی است که وحی بر پیامبر ﷺ به اذن و مطابق دیدگاه خلیفه دوم نازل می‌شده است (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۵۷). این دسته از روایات اهل سنت با هیچ یک از موازین عقلی مطابق نیست و لذا این ادعای احساسی و رشتی نیز، با هیچ یک از موازین عقلی و روایی شیعی، تطابقی ندارد؛ زیرا واضح است که نزول وحی بر نبی، بر اساس اذن و میل ولی، مثبت رجحان ولی بر نبی است. با این که حضرت امیر ﷺ در موارد متعدد می‌فرمود:

«من تنها شاگردی تربیت یافته از تربیت یافتگان محمد ﷺ هستم (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۹۰).

بنابراین، واضح است که این ادعا نیز، گزاره‌ای بیش نیست.

۶. مقام ولایت اجمالی و ولایت تفصیلی

رشتی با ادعایی غیر مستند، مدعی است که ولایت دارای دو جنبه «اجمالی» و «تفصیلی» است. جنبه اجمالی آن، به حضرت رسول ﷺ؛ و بُعد تفصیلی و اصلی آن، به حضرت امیر ﷺ متعلق است.

در نقد این ادعا می‌توان گفت، ادعای مذکور از هرگونه دلیل و مستند خالی است، ضمن این که چند نکته در این مقوله قابل طرح است:

اول. لازمه این ادعا، برتری حضرت امیر ﷺ بر پیامبر عظیم الشان ﷺ است؛ در حالی که حضرت امیر ﷺ همیشه خود را شاگرد پیامبر اکرم ﷺ دانسته است.

دوم. بر اساس آیات قرآن، خداوند در آیات متعدد وظیفه پیامبر ﷺ را بلاغ مبین یا رساندن آشکار و روشن دین اعلام داشته است. به عنوان مثال خداوند می‌فرماید:

«پس بر عهده فرستاده ما، فقط رساندن [پیام روشن‌گر و] آشکار است (تغابن: ۱۲).

با نگاه به آیات متعددی که خداوند ابلاغ آشکار دین را با «انما» که از ادات حصر است، تنها وظیفه پیامبر ﷺ دانسته است؛ روشن می‌شود که نمی‌توان پیامبر اکرم ﷺ را مبعوث شده فقط برای ابلاغ نام اسلام دانست.

سوم. با نگاه به احادیث متعددی از پیامبر اکرم ﷺ، این پیامبر ﷺ بود که حتی جزئیات

شریعت را به مردم و اصحاب خویش آموخت. به عنوان مثال، ایشان در آموزش نماز فرمودند: «آن چنان که می بینید من نماز می خوانم، شما هم نماز بخوانید» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۷۹).

یا در آموزش مناسک حج به حاجیانی که از کمیت و کیفیت مناسک اطلاعی نداشتند، فرمودند:

«مناسک حجتان را از من [یاد] بگیرید (حلی، ۱۹۸۲: ص ۴۷۲).

ایشان در تشریح ایقاعی بودن طلاق (به دست مرد بودن طلاق)، نیز فرمودند:

«طلاق در دست شوهر است» (نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۵، ص ۳۰۶).

گذشته از دو مثال پیش گفته، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها به بیان جزئیات احکام بسنده نکردند، بلکه با بیاناتی، قواعدی فقهی را نیز تاسیس کردند. به عنوان مثال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاسیس قاعده «علی الید» فرمودند:

«بر ذمه شخص است که آنچه را گرفته است، برگرداند (راوندی، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۷۴).

بر این اساس، نه تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اصل اسلام، بلکه جزئیات احکام را نیز به مردم اعلام کردند تا جایی که در غدیر خم و با ابلاغ ولایت امیرالمومنین علیه السلام (به عنوان دستوری الهی)، دین اسلام برای همگان کامل و نعمت دین بر مردم تمام شد و خداوند در آن روز، از اسلام به عنوان دینی کامل و جاودان راضی گردید (مائده: ۳).

با توجه به فرمایش خداوند، مبنی بر اکمال دین اسلام در روز غدیر، روشن می گردد که چیزی از دین نمانده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رساندن و ابلاغ آن به مردم کوتاهی و ابلاغ آن را به امیرالمومنین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام واگذار کرده باشد.

علاوه بر این، با نگاه به تاریخ و احادیث ائمه علیهم السلام، عمده احادیث از امامین صادقین علیهم السلام است و از حضرت علی علیه السلام در جزئیات دین، احادیث قابل توجهی نقل نشده است.

علاوه بر این، از آیات متعدد قرآن که بر رسول و فرستاده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت می کند، می توان به بی اساس بودن ادعای رشتی پی برد.

نکته دیگری که در پاسخ رشتی می توان مطرح کرد، اختلافی بودن بهره مندی ائمه علیهم السلام از ولایت تشریحی است. به عبارت دیگر، به موازات اعتقاد برخی از متکلمان و محدثان امامیه مبنی بر بهره مندی ائمه علیهم السلام از ولایت بر تشریح، برخی دیگر از متکلمان و عالمان امامیه (علم



الهدی، ۱۳۶۳: ص ۶۶۹ و عاملی، ۱۳۴۴: ج ۲، ص ۴۲). همچون سید مرتضی و صاحب معالم معتقد نبودند که ائمه علیهم السلام دارای ولایت تشریحی بوده و از این مقام بهره‌ای داشته‌اند (علم الهدی، ۱۳۶۴: ص ۶۶۹ و عاملی، ۱۳۶۴: ج ۲، ص ۴۳۹). با این که همه عالمان دین، معتقدند یکی از فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حضرات ائمه معصوم علیهم السلام این است که ایشان شارع و قانونگذار بوده و در چارچوب شریعت و مشیت پروردگار، مسئولیت جعل قانون و تقنین داشته‌اند (حشر: ۷).

در نتیجه نمی‌توان قبول کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان سیدالمرسلین و رسول خاتم، فاقد ولایت تفصیلی بوده؛ ولی ائمه اطهار علیهم السلام؛ از جمله حضرت امیرالمومنین علیه السلام صاحب ولایت تفصیلی بوده‌اند.^۱

پس چگونه می‌توان قبول کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بهره‌مندی از مقام تقنین و تشریح، دارای ولایت اجمالی بوده است؛ اما حضرت امیر علیه السلام و اولادشان، دارای مقام ولایت تفصیلی بوده‌اند؟!

نتیجه گیری

با بررسی اندیشه‌های احسائی و رشتی روشن گردید که ایشان در حق اهل‌بیت علیهم السلام به ورطه غلو افتاده و عملاً به تفویض قائل شده و معتقدند خداوند مقام خلق، رزق، احیا و امانه، امور عالم و عباد را کاملاً به ائمه معصوم علیهم السلام واگذار کرده است.

این مقاله ثابت کرد علاوه بر این که متون اصیل دینی، هیچ یک از باورهای اینان را تصدیق نمی‌کند، روایات زیادی دلالت می‌کنند که ائمه علیهم السلام خود را عبد خداوند و مخلوقی در میان مخلوقات الاهی دانسته و به شدت، صفاتی را که به خداوند اختصاص دارد، از خود منتفی دانسته و از کسانی که این صفات را به آنان نسبت داده‌اند، بیزاری جسته‌اند. لذا از این جهت می‌توان فرقه شیخیه را جزء غلات به حساب آورد.

۱. هرچند نگارنده معتقد به بهره‌مندی ائمه از ولایت تشریحی است بر آن است که ائمه اطهار به رغم برخوردار بودن از این ولایت، هیچ‌گاه این ولایت را اعمال نکرده و در چارچوب دین، حکم جدیدی را تشریح ننمودند (مقاله گونه‌های ولایت تشریحی امامان در روایات، هادی صادقی، محمد رکعی فصلنامه امامت پژوهی سال سوم، شماره نهم، ص ۱۰۱-۱۲۶).

منابع

قرآن کریم

۱. ابراهیمی، ابولقاسم (بی تا). فهرست (کتب شیخ احمد احسائی و سایر مشایخ عظام)، بی جا، بی تا.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق). *ث. من لا یحضره الفقیه*، مصحح: غفاری، علی اکبر، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. _____ (۱۴۱۴ق). *اعتقادات الإمامیه*، قم، کنگره شیخ مفید.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، مصحح: میر دامادی، جمال الدین، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۵. احسائی، احمد بن زین الدین (۱۴۰۳ق). *جوامع الكلم*، مطبعة الغدير.
۶. _____ (۲۰۰۸م، ۱۴۲۹ق). *رساله شیخ عبدالله*، بی جا، مکتبه العذرا.
۷. _____ (۱۴۲۰ق). *شرح الزیارة الجامعة الکبیره*، بیروت، دار المفید.
۸. احسائی، عبدالله (بی تا). *شرح حال شیخ احمد بن زین الدین احسائی*، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، سعادت.
۹. امین سید محسن (۱۴۰۳ق). *اعیان الشیعه*، بیروت، چاپ محسن امین.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷ق). *صحیح البخاری*، بیروت، دار النشر.
۱۱. تنکابنی، میرزا احمد (بی تا). *قصص العلماء*، تهران، کتاب فروشی اسلامیة.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف (۱۹۸۲م). *نهج الحق و کشف الصدق*، بیروت، دار الكتاب اللبناني.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ قرآن*، مصحح: داوودی، صفوان عدنان، بیروت، دارالقلم.
۱۴. رشتی، سید کاظم (۱۴۲۰ق). *اسرار العبادات*، کویت، جامع الاحادیث الامام الصادق علیه السلام.
۱۵. _____ (۱۴۲۱ق). *شرح الخطبه التنزیهیه*، کویت، جامع الامام صادق علیه السلام.
۱۶. _____ (۱۴۲۳ق). *دلیل المتحیرین*، کویت، لجنة النشر و التوزیع.
۱۷. _____ (۱۴۲۸ق). *شرح آیه الکرسی*، تعلیق: الشیخ عبد المنعم العمران، بیروت، موسسه المصطفی صلی الله علیه و آله للاحیاء التراث.
۱۸. سعید بن هبة الله، قطب الدین راوندی (۱۴۰۵ق). *فقه القرآن*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۱۹. شیرازی، صدرالمتالهین (۱۴۱۹ق). *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت، مکتبه الرشد.
۲۰. صادقی، هادی، رگعی، محمد (بهار ۱۳۹۲). *گونه های ولایت تشریعی امامان در روایات*، فصلنامه امامت پژوهی، شماره نهم، بنیاد فرهنگی امامت.

۲۱. صالحی مقدم، محمد اسماعیل (۱۳۸۹). *ادیان در گذر زمان از آغاز تا کنون*، قم، انتشارات اندیشه و فرهنگ جاویدان.
۲۲. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، مصحح: محسن بن عباسعلی، کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۲۳. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). *الإحتجاج علی اهل اللجاج*، مصحح: محمد باقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی.
۲۴. عاملی، حسن (۱۳۶۴). *منتقى الجمان فی الأحادیث الصحاح و الحسان*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۵. علم الهدی، سید مرتضی (۱۳۶۳). *الذریعة الی اصول الشریعة*، تصحیح: دکتر ابوالقاسم گرچی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۶. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). *تفسیر عیاشی*، مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية.
۲۷. کرین، هانری (بی تا). *مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی*، ترجمه: فریدون بهمنیار، بی جا، بی تا.
۲۸. کرمانی، محمد کریم (بی تا). *هدایة الطالبین*، کرمان، چاپخانه سعادت.
۲۹. کشی، محمد بن عمر (۱۳۶۳). *رجال الکشی*، مصحح: مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، مصحح: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۳۱. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۲. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق). *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، مصحح: حسین درگاهی، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۳. نجفی، محمد باقر (۱۳۸۳). *بهائیان*، تهران، مشعر.
۳۴. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت.
۳۵. همدانی، ملا عبدالصمد (۱۳۷۰ و ۱۳۷۴). *بحر المعارف*، تحقیق حسین استاد ولی، تهران، بی تا.